

بودن، داشتن و شدن در حوزه‌ی آموزش و پرورش، فرایندهای سه‌گانه‌ی زندگی هر انسان در سراسر حیات و از این‌رو، هدف‌های نهایی آموزش - پرورش رسمی در همه‌ی مراحل یا دوره‌های آموزشی به‌شمار می‌روند. به عبارت دیگر، کاوش در فعالیت‌های متعدد و متنوع نظام‌دار در آموزش-پرورش یا آموزشی نشان می‌دهد، آن‌ها هدفی جز این ندارند که به موفقیت افراد در برخورداری متناسب از این سه فرایند: بودن، داشتن و شدن کمک کنند و ایشان را در این برخورداری، نیرومند گردانند. این هدف ممکن است کاملاً آگاهانه باشد یا ناآگاهانه. لیکن معمولاً هیچ‌کدام از آن‌ها تعریف و تحلیل و تبیین نمی‌شود و حتی به این شکل، مورد توجه نیست. مثلاً اگر با تصمیم‌گیران، برنامه‌ریزان، مجریان (معلمان) و مدیران آموزشی درباره‌ی هر یک از این سه فرایند حیاتی انسان در سراسر زندگی، خصوصاً در دوران‌های کودکی و نوجوانی گفت‌وگو کنیم، به احتمال زیاد جز «مجادله»، حاصل

غیرمستقیم، به این فرایندهای سه‌گانه پرداخته‌اند و اظهارنظر کرده‌اند. مثلاً رفتارگرایان عمدتاً به فرایندهای «بودن» و «داشتن» توجه کرده‌اند و کامیابی یا ناکامی افراد را بیش‌تر از این دو دیدگاه، تحلیل و تبیین کرده‌اند. در صورتی که شناخت‌گرایان خصوصاً انسان‌گرایان، به فرایند «شدن» پرداخته‌اند و راه سعادت آدمی را عمدتاً در این فرایند دیده‌اند و توصیه‌هایی نیز کرده‌اند و می‌کنند. به نظر بیش‌تر ما معلمان، دو فرایند «داشتن» و «شدن» بر فرایند عمدتاً طبیعی «بودن» مبتنی هستند. به این معنا که کودک یا نوجوان، البته باید باشد که نمایانگر هستی اوست. همین هستی طبعاً سبب می‌شود که او دارای «حقوقی» مسلم باشد. مثلاً از محیط سالم برخوردار باشد تا بتواند به رشد و تکامل طبیعی خود برسد. محیط سالم یعنی محیط برخوردار از والدین سالم، تغذیه‌ی مناسب، پوشاک مناسب، مسکن مناسب، بهداشت مناسب، تربیت مناسب، تهویه‌ی مناسب، آزادی مناسب

بودن، داشتن و شدن

در حوزه‌ی آموزش - پرورش

نگاهی به تفاوت‌ها و شباهت‌های «علم» و «معرفت» در سامانه‌ی تعلیم و تربیت

دکتر علی‌اکبر شعاری نژاد

و امکان‌های تحرک مناسب. بدیهی است که برخورداری از چنین محیطی، مستلزم فعالیت مسئولانه‌ی خود فرد است. چون حق و وظیفه یا مسئولیت‌پذیری دو روی یک سکه‌اند. به عبارت دیگر، در جامعه‌ی سالم، هر شهروند طبعاً از هنگام ورود به جمع یا جامعه، صاحب حقوقی می‌شود که همراه و هم‌زمان با آن ناگزیر است مسئولیت‌هایی را به‌عهده بگیرد. از جمله‌ی این حقوق مسلم، حق برخورداری از آموزش رسمی مناسب است. آموزش رسمی مناسب یعنی آموزشی که: * هر کودک را به‌عنوان «یک فرد منحصر به خود» بداند و بپذیرد و محترم بشمارد. * به حقوق و وظایف انسانی هر فرد آشنا باشد، آن‌ها را باور

دیگری نخواهیم داشت. البته، افراد بشر در هر شرایطی که باشند یا زندگی کنند، طبعاً این سه فرایند را خواهند داشت، بدون این که مورد توجه خاصشان باشند. نقش تربیت یا آموزش - پرورش، این است که به آن فرایندها جهت و شکل می‌دهد؛ بدون این که بدانیم چگونه؟ و چرا؟ آن سه فرایند چه فرقی باهم دارند؟ در دنیای امروز، بار ارزشی کدام‌یک از آن‌ها بیش‌تر است؟ و چرا؟ به این معنا که انسان امروز در شرایط حیاتی امروز به کدام‌یک از آن‌ها بیش‌تر نیاز دارد؟ و چرا؟ جنبه‌های ناآموخته و آموخته‌ی آن‌ها کدام است؟ شاید اغراق نباشد اگر بگوییم، تقریباً اندیشه‌مندان، به‌ویژه فیلسوفان در حوزه‌ی علوم و معارف انسانی، به‌طور مستقیم یا

کند و به آن‌ها احترام بگذارد.

* هر کودک را با مهارت‌های ضروری زندگی در دنیای امروز آشنا کند.

* امکان‌های رشد و تکامل طبیعی او را فراهم کند.

* به استعداد و اشتیاق کودکان به یادگیری اعتماد کند.

* بپذیرد و باور کند که همه‌ی مواد درسی در همه‌ی دوره‌های آموزشی برای نیرومند ساختن کودکان و نوجوانان به‌منظور سازگاری مثبت با محیط طبیعی و اجتماعی هستند. به این معنا که ایشان بتوانند در سراسر زندگی خود از سلامت همگانی، احساس ارزشمندی، احساس مؤثر و مولد بودن در جامعه، انسانی زیستن، احساس آرامش روان‌شناختی، خودگردانی در اداره‌ی زندگی خود و... برخوردار باشند. به عبارت دیگر، **همه‌ی دروس را باید وسایل زندگی سالم تلقی کرد.**

فرایند «داشتن» در حوزه‌ی آموزش - پرورش

آدمی همواره با دو گروه «نیاز» زندگی می‌کند: نیازهای طبیعی یا ناآموخته، و نیازهای اکتسابی یا آموخته. نیازهای ناآموخته عمدتاً در حوزه‌ی «بودن» مطرح می‌شوند و همه‌ی شهروندان را دربرمی‌گیرند. در واقع، همین نیازهای ناآموخته یا اولیه، زیربنای شالوده‌ی هستی انسان به‌شمار می‌روند. و ارضانشدن آن‌ها طبعاً موجب ناراحتی فرد می‌شود و زندگی برای او تلخ و ناگوار جلوه می‌کند. البته غیر از این هم نباید انتظار داشت. نیازهای ناآموخته تا پایان حیات، اگرچه با درجات و شکل‌های گوناگون، در همه‌ی افراد بشر فعال‌اند و تعیین‌کننده‌ی اصلی و طبیعی چند و چون رفتارهای انسان هستند.

آغاز زندگی در میان جمع یا جامعه که طبعاً دارای فرهنگ خاص است، از همه‌ی شهروندانش انتظار دارد که به رنگ آن فرهنگ درآیند؛ نانی را که در این فرهنگ می‌پزد، بخورند؛ لباسی که این فرهنگ می‌دوزد، بپوشند؛ آداب و رسوم تحمیلی این فرهنگ را رعایت و اجرا کنند؛ به آن چه این فرهنگ، خوش است، خوش باشند؛ حقوق و وظایف انسانی خود را با این فرهنگ منطبق کنند؛ خلاصه، به شکل دل‌خواه فرهنگ جامعه درآیند، همین فرایند «داشتن» را بر شهروندان مطرح می‌کند. مثلاً سوداوار شوند! البته سوادى که این فرهنگ عرض و طول آن را تعیین کرده است یا تعیین می‌کند. آن‌چنان فکر کنند که این فرهنگ می‌خواهد! به‌طور کلی، پندار، گفتار و کردارشان همان باشد که فرهنگ حاکم جامعه انتظارش را دارد. در غیر این‌صورت، احتمال مطرود شدن وجود دارد! به‌عبارت دیگر، در حوزه‌ی فرایند «داشتن»، معمولاً نخستین حق هر شهروند، حق «مالکیت» است که حتی حق طبیعی تلقی می‌شود. به این معنا که هر شهروند حق دارد مالک هر چیزی باشد که به دست می‌آورد و هیچ‌کس یا هیچ مقامی نمی‌تواند شهروندان یک جامعه را از این حق مسلم محروم گرداند. اما همین حق طبیعی و مسلم نیز از فرهنگ حاکم بر جامعه متأثر می‌شود. یعنی فرهنگ، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، تصریحاً یا

تلویحاً به شهروندانش توصیه و حتی تأکید می‌کند که چه چیز را داشته باشند یا گاهی چه‌قدر داشته باشند. مثلاً کارمند یا کارگر که ظاهراً در انتخاب نوع کار و تعیین مزد یا اجرت آن آزاد است، تحت تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم فرهنگ حاکم، کار انتخاب می‌کند و اجرت متعلق به آن را می‌پذیرد. هم‌چنین، همه شهروندان ناگزیرند از قوانین حاکم بر فرهنگ جامعه پیروی کنند؛ اگرچه اقلیتی آن‌ها را تدوین و تنظیم کرده باشند.

فرایند «شدن» (صیوروت) در حوزه‌ی آموزش - پرورش

چنان‌که گفتیم، هر شهروند در هر جامعه، با وجود ادعا و انتظارش، در دو فرایند «بودن» و «داشتن» چندان آزادی ندارد. اولی را عمدتاً طبیعت برایش تعیین و برنامه‌ریزی می‌کند و دومی را فرهنگ یا هیئت حاکم که مأمور حفظ فرهنگ است. نقش آموزش رسمی در فرایند «بودن» مساعدسازی شرایط «بودن» است و در فرایند «شدن» طبعاً گسترده‌تر می‌شود. چون ناگزیر است علاوه بر فراهم‌سازی شرایط «بودن»، دارایی‌هایی را که هر شهروند می‌تواند صاحب و مالک شود، تعیین کند؛ اگرچه ظاهراً

◆ انسانیت هر شخص را باید در چند و چون ارتباط‌های او با خویشتن، با جمع دیگران، و با موقعیت طبیعی و اجتماعی یعنی نقش و مسئولیت اجتماعی به عهده گرفته، آزمود

◆ برای «شدن» یک راه بیش‌تر نیست و آن «یادگیری مداوم» است

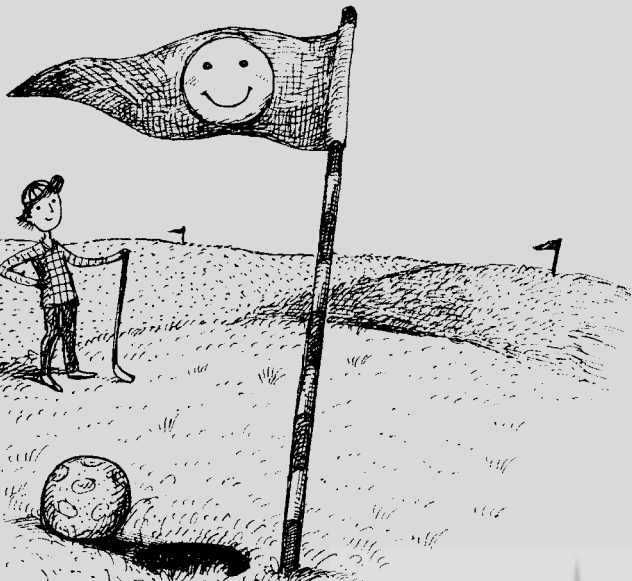
او حق انتخاب دارد. مثلاً شخص آزاد است مدل پوشاک خود را شخصاً تعیین یا انتخاب کند، لکن عملاً درمی‌یابد که فرهنگ حاکم، تحمل هر مدل لباس را ندارد. پس در دو فرایند «بودن» و «داشتن»، فرد می‌تواند خود را «مسئول» تلقی نکند، یا خود را به راحتی غیرمسئول معرفی کند. **شدن یعنی به اختیار و انتخاب خود، تبدیل وضع موجود به وضع مطلوب.** انسانیت انسان در همین فرایند آشکار می‌شود. **خودشکوفایی یعنی شدن در سطح عالی.** شایستگی در آموزش - پرورش یک جامعه را در همین فرایند می‌توان دریافت. در چنین نظام آموزشی، هدف



۱۵. هیچ کس را وسیله و ابزار پیشرفت خود تصور نکنند.
۱۶. خوش بختی را یک فرایند جمعی بدانند، نه انفرادی.
۱۷. از مسئولیت پذیری استقبال کنند و در طول اجرای آن، همواره درباره‌ی چند و چون آن بیندیشند.
۱۸. از مشورت و مشاوره با افراد فرهیخته‌ی مورد اعتماد لذت ببرند.
۱۹. هدف‌های عالی را دنبال کنند، با پذیرش این که این امر چندان هم آسان نیست.
۲۰. امتحان یا ارزش‌یابی را بهترین فرصت شناختن وضع «شدن» خویش بنمایند.
۲۱. همیشه از عشق و جرأت، ایمان و امید، اعتماد و اعتدال برخوردار باشند.
۲۲. از ناکامی‌های احتمالی نهراسند و آن‌ها را از ویژگی‌های زندگی تلقی کنند.
۲۳. از هر گونه خودمحوری بپرهیزند.
۲۴. مغز و دست و دل خود را باهم و هم‌زمان رشد دهند.
۲۵. از آینده‌نگری نیرومندی برخوردار باشند؛ بدون این که از حال غفلت کنند. چون بر این باورند که گذشته، تاریخ است. آینده، امید است، و حال تنها فرصتی برای «شدن» است و نباید آن را از دست داد.
۲۶. در گفتار و کردارشان صریح، صدیق و رفیق باشند و از تملق‌بیزاری جویند.
۲۷. انتقادی بیندیشند و از بازاندیشی و فراتراندیشی لذت ببرند و از هر گونه عیب‌جویی نفرت داشته باشند.
۲۸. بر این باور باشند که بهترین راه شکرگذاری از خالق خود، این است که از همه‌ی اعضای بدن، استفاده‌ی مثبت بکنند؛ به‌ویژه مغز و اعصاب.
۲۹. چگونه زیستن را عمدتاً مهارتی آموختنی بدانند؛ بنابراین، خود را مسئول چگونه زیستن خود بدانند.
۳۰. کتاب‌ها یا آثار مکتوب را بخوانند، لکن برده‌ی آن نشوند.
۳۱. هیچ کس و هیچ چیز، جز خداوند و کلام او را مطلق نکنند.
۳۲. از بت شدن و بت پرستیدن بیزاری جویند.
۳۳. همواره به «شدن» و شکوفایی خویش بندیشند، و خود را مسئول آن بدانند.
۳۴. هرگز خود را ارباب و دیگران را رعیت نپندارند و برعکس.
۳۵. نه فریب‌دهند و نه فریب‌بخورند.
۳۶. از اعتماد به نفس و عزت نفس برتر و خودپنداری مثبت مطلوبی برخوردارند.
۳۷. پول‌دار بودن را وسیله «شدن» تلقی کنند و برده‌ی پول نشوند.
۳۸. پدر و مادر و همسر و فرزند موفق و مؤثری شوند.

عمده و نهایی این است که به فرد دانش‌آموزان و دانشجویان کمک شود که:

۱. خود را محترم بشمارند.
۲. دارای عزت نفس و خودپنداری مثبت باشند.
۳. همواره خودگردانی را تمرین و تجربه کنند.
۴. از انسان بودن و انسانی عمل کردن لذت ببرند.
۵. نه زورگو و سلطه‌جو باشند و نه زورگویی و سلطه‌ورزی یا زیر سلطه قرار گرفتن را تحمل کنند.
۶. از سطح فکری برتری برخوردار باشند.
۷. همه‌ی افراد بشر را از هر فرهنگ که باشند، محترم تلقی کنند؛ چون همگان مخلوق یک خالق‌اند.
۸. شاد و شادی‌آور و شادورز باشند.
۹. نه مقلد، بلکه مبتکر و خلاق باشند.
۱۰. از ناهمواری‌ها نهراسند.
۱۱. از خودآموزی و یادگیری مداوم لذت ببرند.
۱۲. واقع‌بین باشند و از خوش‌بینی و بدبینی بیمارگونه بپرهیزند.
۱۳. مدرسه و اولیای مدرسه را صادقانه و صمیمانه دوست بدارند و محترم بشمارند.
۱۴. از مولد بودن خوش حال باشند، نه مصرف‌کننده‌ی محض شدن.



چه خوب!

یک بازیکن گلف، در مسابقه‌ای برنده‌ی جایزه شد و مبلغی پول نقد را همراه با جام خود گرفت. بعد هم جلوی دوربین تلویزیونی شادمانی خود را اعلام کرد. در آخر مراسم، قصد داشت به خانهاش برگردد که هنگام سوار شدن به ماشینش، زن جوانی پیش آمد و به او تبریک گفت. بعد به گریه افتاد و بیماری فرزندش را برای قهرمان توضیح داد و بالاخره هم گفت که برای بستری کردن فرزندش، آه در بساط ندارد.

بازیکن گلف مقداری از پول خود را به او داد و گفت: «برو زودتر بچه‌تو برسون بیمارستان.»

هفته‌ی بعد یکی از دوستانش به سراغش آمد و گفت: «شنیده‌ام که بعد از مسابقه یه زن جوون اومده سراغت و ازت پول گرفته. فکر نکنم خوشت بیاد، ولی اون زن حقه‌بازه. اون اصلاً شوهر نکرده که بچه داشته باشه. سرت کلاه گذاشته رفیق.»

بازیکن گلف از ته دل نفس راحتی کشید و گفت:

«منظورت اینه که اصلاً بچه‌ی مریضی وجود نداره؟»

- «درسته.»

«خدارو شکر! این بهترین خبریه که توی این هفته

شنیده‌ام.»

به انتخاب و ترجمه‌ی؛ ته‌مینه مهربانی

۳۹. در انتخاب حرفه‌ی مناسب خویشتن موفق‌اند.

۴۰. عدالت و متانت و مناعت را در خویشتن رشد و گسترش می‌دهند. به‌طور کلی، همیشه می‌کوشند انسان بمانند و انسانی شوند و انسانی عمل کنند و الگوی انسانیت باشند. بدیهی است که این‌گونه شهروندان را در مدارس و دانشگاه‌هایی می‌توان تربیت کرد که خود به مرحله‌ی «شدن» برسند و آن را هدف غایی خود بدانند، بپذیرند و باور کنند. این نیز در صورتی امکان دارد که برنامه‌ریزان، تصمیم‌گیران، نویسندگان کتاب‌های درسی، مدیران و مهم‌تر از همه معلمان، خود به فرایند «شدن» معتقد باشند و همواره برای شکوفایی هرچه بیش‌تر در محدوده‌ی خودشان بکوشند و این واقعیت را باور کنند که **می‌توان شد، می‌توان شد، می‌توان شد.** ولی نه با حرکات لاک‌پشتی.

نکات مذکور را می‌توان «معیارهای ارزش‌یابی یا ارزیابی» سنجش تصمیم‌ها، برنامه‌ها، کتاب‌های درسی و فعالیت‌های آموزشی مدارس تلقی کرد. چون هدف نهایی آن‌ها باید این باشد که کودکان و نوجوانان را در خودشکوفایی مطلوب کمک کنند که طبعاً به «خودشکوفایی جامعه» منجر خواهد شد.

چون «خودشکوفایی» جز این نیست که فرد آن‌چه می‌تواند ضمن فعالیت‌های خاص خودش باشد، بشود، توانش‌های طبیعی خودش را رشد و گسترش دهد و این نیاز طبیعی همه‌ی آدمیان است. به‌عبارت دیگر، همه‌ی افراد بشر چنین آفریده شده‌اند و می‌شوند که مستقیماً سلامت و شایستگی و فعالیت خلاق را در خویشتن رشد و گسترش دهند. محیط تربیتی سالم یا انسانی، محیطی را گویند که فرصت مساعد به‌منظور این رشد و گسترش را برای همگان فراهم آورد.^۱ به امید تحقق این هدف در مدارس ما. ان‌شاءالله.

فرایند «شدن» (خودشکوفایی) در مدرسه‌ای امکان‌پذیر است که:

۱. ایمنی عاطفی بر جو آن حاکم باشد.
۲. محیط برای خلاقیت و تفکر انتقادی، آزاد و مساعد باشد.
۳. مدیر و معلمان به انسانی بودن روش‌های کار خود بیش‌تر بپردازند.

۴. خود کارکنان از آرامش خاطر برخوردار باشند و از شادبودن و شاد گردانیدن لذت ببرند.

۵. فرصت «شدن» برای همه‌ی اولیای مدرسه نیز فراهم باشد؛ که بدون آن، «شدن» دانش‌آموزان تقریباً غیرممکن است.

۶. مدرسه به رسالت انحصاری خود معتقد باشد.

زیرنویس

۱. در این مورد، مطالعه‌ی همه‌ی کتاب‌های ایش فروم (اریک فروم) که به زبان فارسی ترجمه شده‌اند، به‌ویژه دو کتاب «هنر بودن» و «داشتن»، توصیه می‌شود.